

تطبیق جایگاه واقعیت و خیال در گلستان و بوستان سعدی با دن کیشوت سروانتس

حمید خانیان^۱

چکیده

سعدی و سروانتس دو سلطان سخن در دو حوزه زبانی مختلف هستند و هر دو از چهره‌های ادبی جهان هستند که شاهکارهایی را خلق کرده‌اند و واقعیات زمانه خود و آرمان‌هایشان که همان آرمان‌های بشری هستند را بیان نموده‌اند، اما آن گونه که سزاوار آن‌هاست شناخته نشده‌اند. به همین منظور در این تحقیق به تطبیق جایگاه واقعیت و خیال در گلستان و بوستان سعدی با دن کیشوت سروانتس پرداخته‌ایم که مشخص شد، دن کیشوت، با خود درگیری خیالی خویش، جامعه را نیز درگیر می‌کند و این اشاره ظریف سروانتس به تباهی جامعه است. جامعه‌ای که درگیر خرافه‌های مذهبی و سنت‌های نادرست گذشته است.

دن کیشوت همه نبردهای خیالی‌اش با دیوها و شیاطین و جادوگران را عین واقعیت می‌شمرد و آن‌جا که واقعیت را با خیالات خود در تعارض می‌بیند، به انکار واقعیت بر می‌خیزد. سعدی هم نهایت سعی خود را به کار برده است، تا مخاطبانش باور کنند که سفرها و ماجراهایی که نقل می‌کند نیز برایش رخ داده است. سعدی در حدود هفتاد حکایت از بوستان و گلستان، و البته بیشتر در گلستان، را در وقایع «دخیل نموده» است. اکثر این حکایت‌ها چنان پرداخت شده‌اند که اگر هم به راستی رخ نداده باشند، دست کم باورپذیر به نظر می‌رسند. اما در این میان حکایت‌هایی هستند، بیشتر به داستان‌های خیالی دن کیشوت شبیه‌اند.

کلیدواژه‌ها

گلستان، بوستان، سعدی، سروانتس، دن کیشوت

مقدمه

با توجه به تغییرات و تحولات دنیای کنونی که بر ادبیات هم بی‌تأثیر نبوده، عناوین کلی مفهوم و جایگاه خود را تا حدود زیادی از دست داده‌اند، دیگر ادبیات به مفهوم عام و کلی جایگاه چندان مطلوبی ندارد، زیرا شاخه‌های متعددی به وجود آمده است، که یکی از آنها شاخه ادبیات تطبیقی می‌باشد. ادبیات تطبیقی محکی است که با یاری آن می‌توان، جایگاه ادبیات ملی یک کشور را روشن نمود. تنها در پرتو مقایسه می‌توان به اشتراکات و اختلافات ادبیات ملل و آرمان‌ها و اندیشه‌های بزرگان جهان پی برد و جایگاه ادبیات ملی را تثبیت کرد.

در طول تاریخ زندگی آدمی، از دیر باز انسان‌هایی از پرده حجاب جوامع بشری ظهور کرده‌اند که با اندیشه‌های ناب خویش، نقطه تحولی در محیط زندگی اجتماعی خویش بوده‌اند. اینان در زمان‌های گذشته، با آن همه مشکلات و در عین فقدان مآخذ اطلاعاتی و وسایل کمک آموزشی مورد نیاز، به طور معجزه‌آسا توانسته‌اند در جامعه نفوذ کرده و خواص و عوام را متأثر از کلام خود گردانند. در این مقاله، سخن از سعدی و سروانتس است که سعدی با دو کتاب گلستان و بوستان و سروانتس با کتاب دن کیشوت در آسمان ادب زبانزد هستند.

اهمیت و ضرورت تحقیق

در کتاب‌های گلستان و بوستان سعدی و دن کیشوت سروانتس مطالب اخلاقی و تربیتی به خوبی نشان داده شده است. سعدی و سروانتس با کلامی بسیار شیرین و فصیح در واقع سخنگوی واقعی زندگی و اخلاق هستند و باب زندگی را همراه با تصویرهای روشن در پیش روی ما گشوده‌اند و با توجه به امکانات جامعه و توانایی‌های موجود در یک انسان به بیان راه کارها می‌پردازند.

این دو شهسوار سخن با اندیشه خلاق خویش، هر که را و هر چه را که در مشاهدات و دیدار و شنیدار از شهرها و مردم مختلف تجربه کرده‌اند، با قلمی شیوا و جذاب و توأم با مضمون‌های اخلاقی، اندرزگونی، پارسایی، اجتماعی، حکمی و سیاسی و به ویژه تربیتی، بر روی ورق آورده و دنیای واقعی را با دنیای مجازی، آنچنان ترکیب نموده‌اند که دنیای آرمانی، پراز انسان دوستی، گذشت و مهربانی را ترسیم کرده است که در پی آن آشنا و بیگانه لب به ستایش آنها گشوده‌اند و آنها را به عنوان یک معلم اخلاق نقد کرده‌اند، و در نهایت، تقدیر را بر آنها نثار می‌کنند.

فکر پاک و اندیشه زلال این دو در کلامشان پیداست. نفوذ کلامشان در پروردن و خلق حکایات و داستان‌ها طوری است که با خواندن یا شنیدن هر کدام، تصویری جذاب و ماندنی، همراه با تأثیر اخلاقی در بستر وجود آدمی برجای می‌گذارد و فرد متأثر از آن به وجد می‌آید و این همان ربایشی است که روانشناسان نیز به آن اقرار دارند. وقتی داستان و حکایتی دهان به دهان می‌گردد، واژه‌ها با ابزار جادویی جابه جا می‌شوند ماندگاریش جاودانه می‌گردد.

از آنجایی که سعدی استاد سخن است، برای شاساندن بهتر وی به سایر ملل جهان لازم است، با چهره‌های مشهور دنیا و تا حدودی هم‌سنگ با خودش مقایسه شود و به همین صورت فارسی زبانان نیز چهره‌های ادبی جهان را بشناسند و به اهمیت ادبیات خودشان در این مقایسه پی ببرند و از مفاهم مشترک و والای انسانی آگاه شوند.

پیشینه تحقیق

نخستین بار، پژوهشگران فرانسوی بودند که اصطلاح «ادبیات تطبیقی» را در تحقیقات ادبی رواج دادند. در سال ۱۸۲۸ میلادی، ویلمن در دانشگاه سورین، در درس تاریخ ادبیات فرانسه، از تأثیر ادبیات انگلیسی و ایتالیایی بر ادبیات فرانسه سخن گفت. او در مجموعه سخنرانی‌های خود در سال ۱۸۳۸، برای اولین بار به کار گرفت.

اندکی بعد، استاد لین کوپر به دلیل این که کلمه ادب در زبان فرانسه معنای هنر زیبا را هم افاده می‌کرد، ترجیح داد به جای استفاده از اصطلاح «ادبیات تطبیقی»، اصطلاح «بررسی ادب تطبیقی» یا «بررسی مقایسه‌ای ادبیات» را به کار گیرد. همچنین پل وان تیگم فرانسوی، ترجیح می‌داد به جای «ادبیات تطبیقی» اصطلاح «ادبیات مقایسه‌ای جدید» را به کار گیرد (تیگم، ۱۹۳۱: ۱۹). ماریوس فرانسوا گیار اصطلاح «تاریخ روابط بین المللی ادبیات» را ترجیح می‌داد (همان: ۲۴)، اما از این میان، اصطلاح «ادبیات تطبیقی» توسط ویلمن مطرح گردید و پل وان تیگم بعد از او این اصطلاح را در کتابهای خود بکار گرفت و جنبه عمومی‌تری پیدا کرد و امروزه نیز همین اصطلاح شایع است (اصطیف، ۲۰۰۸: ۱۴)، اگر چه شروع علمی ادبیات تطبیقی در جهان معاصر با فرانسویان بود، اما سهم آلمان در رواج و گسترش ادبیات تطبیقی در جهان معاصر، بسیار فراوان است. در آلمان، ادبیات تطبیقی شکل و قالب جدیدی به خود گرفت و در آنجا بود که به معنای امروزی آن استعمال گردید. در سال ۱۸۸۷ مارکس کخ آلمانی، با انتشار مجله «ادبیات تطبیقی» که تا سال ۱۹۱۰ میلادی با اشکال مختلف منتشر می‌گردید، ادبیات تطبیقی علمی را که موضوع آن بررسی تأثیرات و روابط ادبی است، بنیان نهاد (هلال، ۱۹۸۷: ۱۸).

همچنین در آلمان پژوهشگری به نام کاسبرمرهوف از اولین کسانی بود که متوجه اهمیت فراوان ادبیات تطبیقی در تحقیقات دانشگاه گردید. وی در این زمینه تلاشهای فراوانی نمود (عبود، ۱۹۹۲: ۷۲).

در کشورهای انگلیس و ایتالیا ادبیات تطبیقی با اقبال چندانی روبرو نشد و جایگاه ویژه‌ای در مراکز دانشگاه و تحقیقاتی این کشورها پیدا نکرد (الخطیب، ۱۹۸۱: ۱۰۳-۱۰۰).

حرکت تألیفی اروپاییان در زمینه ادبیات تطبیقی فراوان بوده و هست، اما برشمردن همه نویسندگان و کتابهای گوناگون در این جزیه نمی‌گنجد. فقط جهت مزید اطلاع شاید بتوان گفت کتاب ادبیات تطبیقی رویکردها، شیوه‌ها و مقایسه‌ها، تألیف «استفان توتوزی دوزبتنگ» در اواخر سال ۱۹۹۸، آخرین کتاب جامع و کاملی است که در زمینه ادبیات تطبیقی به زبان انگلیسی منتشر شده است. این کتاب جایگاه ویژه‌ای در شرق و غرب عالم نزد محققان ادبیات تطبیقی خصوصاً و ادبیات عموماً پیدا کرده است. اما در خصوص این عنوان تاکنون هیچگونه کار تحقیقی مستقلی صورت نگرفته است، البته معاونت فرهنگی مؤسسه شهر کتاب در اردیبهشت ماه امسال (۱۳۹۳ش) همایشی را با موضوع سعدی و سروانتس برگزار نمود که حاصل آن چند سخنرانی بود و افرادی که به ادبیات هر دو ملت و ادبیات جهان آشنایی داشتند، در این همایش شرکت کرده بودند از جمله آقای ضیاء موحد، شاعر و منطق‌دان، پس از بازگو کردن بخش‌هایی از «دن کیشوت» گفت: در فضای وب حتی یک مقاله درباره سعدی و سروانتس نیست.

واقع بینی در گلستان و بوستان

یکی از دلایل محکمی که برای واقع بینی سعدی می‌توان بیان کرد این است، وی معتقد است به آنچه که گفته می‌شود عمل شود و به همین منظور است که لب به انتقاد گشوده و می‌گوید:

«فقیه پدر را گفت هیچ ازین سخنان رنگین دلاویز متکلمان در من اثر نمی‌کند به حکم آن که نمی‌بینم مرایشان را فعلی موافق گفتار.»

تسرك دنیا به مردم آموزند خویشان سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد و بس هر چه گوید نگیرد اندر کس
عالم آن کس بود که بد نکند نه بگوید به خلق و خود نکند
(گلستان، باب دوم).

آنچه بیش از همه پند و نصیحت سعدی را دلنشین می‌کند، واقع‌گرایی اوست (واقعیتی که هر چند تلخ باشد شنیدنش از زبان او دلچسب است). بدین معنی که اولاً سخن سعدی عین شخصیت اوست و هرگز گمان نمی‌کنیم که سعدی مصداق "اتأمرون الناس بالبرّ و تَسُونَ أَنْفُسَكُمْ" باشد (دشتی، ۱۳۸۵: ۳۶۱).

همچنین بسیاری از حکایت‌ها و سخنان او حاصل تجاربش است و آنها را با تمام وجودش لمس کرده است؛ از جمله وقتی از یتیم نوازی می‌گوید داستان یتیمی خودش را بیان می‌کند:

مرا باشد از درد طفلان خبر که از طفلی از سر برفتم پدر
(بوستان، باب دوم).

و یا تجربه شخصیت‌هایی است که همه می‌شناسیم، مثل جمشید، اسکندر و... و خواننده باورشان دارد. دلیل دیگری که نشان از واقع‌اندیشی سعدی دارد آن است که در توصیه‌های سعدی گاه تضادی دیده می‌شود (مثلاً در باب تربیت) و بسیاری از این بابت بر سعدی خرده گرفته‌اند؛ غافل از اینکه سعدی تضادها و فراز و فرودهای روح و اندیشه ما را پیش رویمان می‌گذارد و این جز واقع‌بینی و واقع‌اندیشی سعدی تعبیر دیگری ندارد؛ تا ما را تنها به آرزویمان دل خوش نکند که چون شعرش را کنار می‌گذاریم، در جهانی که با آثار او مناسبتی و مشابهتی ندارد، تنها بمانیم، بلکه پیوسته دستمان را در دست خویش می‌فشارد تا در آشوب خلق از پدر یا معلمی مهربان چون او گم نشویم و البته، بهترین و عملی‌ترین راه را به ما نشان می‌دهد؛ راهی که بی‌گمان در اغلب موارد خود پیموده است و به نتیجه خواهد رسید. (چمن خواه، ۱۳۸۹: ۱۰۷-۱۰۶)

نکته دیگری که بسیاری سعدی را- خصوصاً در بحث تربیت- انسانی جبر اندیش می‌دانند؛ و ابیاتی را به عنوان شاهد مثال می‌آورند از آن جمله:

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبدست
با بدن بنشست همسر لوط خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد
(گلستان، باب اول).

به نظر من، این باور نیز ناشی از واقع‌اندیشی سعدی یا حاصل تجربه‌های مکرر اوست. به علاوه، نباید جانب انصاف را رها کنیم؛ چه سعدی اگرچه گاه بسیار مطلق‌اندیش است. ولی گاهی هم میان جبر و اختیار در تلاطم است (چنانکه در جدال وی با مدعی) به همین جهت، شاید او نماینده طبقه‌ای است که این گونه می‌اندیشد؛ چنانکه در این حکایت هر یک از طرفین به نحوی از اندیشه و باورش دفاع می‌کند و بر آن دلیل می‌آورد که گویی حق با اوست و لطف سخن سعدی آن است که فارغ از نتیجه‌گیری خود وی در پایان ماجرا، هر کسی به عنوان خواننده، با این چیدمان، جانب کسی را می‌گیرد که با تفکر او هماهنگی دارد؛ حتی اگر خلاف نظر سعدی باشد، ولی شاید در پایان به حکم با تجربه‌تر بودن سعدی در قیاس با خود، شک کند که حق با کسی جز سعدی نمی‌تواند باشد؛ پس با سعدی همسو شود و لاجرم سعدی جبر‌گرا معرفی شود و البته جبر را هم باید به عنوان واقعیت تاریخی برخی اعصار- از جمله عصر سعدی- پذیرفت. اما برگردیم به بحث اصلی، واقع‌نگری سعدی؛ اندیشه‌ای است که بر سرتاسر (گلستان و بوستان) او سایه گسترده است. حتی در بوستان او که آن را پیوسته آرمانشهر سعدی دانسته‌اند، بنای کتاب بر واقع‌نگری است، نه خیال‌پردازی و بزرگترین ویژگی در این شهر قانون و عدالت است؛ یعنی هر چیز در جای خویش است. سعدی ما را در امید و آرزو محصور نمی‌کند. اشعار سعدی عین زندگی و تفکرات او بر مبنای واقعیت است و او در همه

جای زندگی - از جمعی‌ترین تا خصوصی‌ترین لحظات آن - حضور دارد. واقع نگری سعدی باعث می‌شود ابتدا جلوی پایت را درست ببینی و بعد گام برداری (همان، ۱۳۸۹: ۱۰۷).

سعدی همان گونه که در عرصه سخنوری تواناییهای زبان فارسی را به رخ کشیده، در تفکر نیز توانایی‌های آدمی را برای ساختن دنیایی بهتر به رخ می‌کشد. او نخست به مخاطب خود این باور را می‌دهد که زمینی است و چون موقعیت خود را شناخت، با درسهای بزرگی که به او می‌دهد، نردبان صعود را پیش می‌گذارد (همان).

سعدی متفکری است واقع بین که قوانین حاکم بر هستی را درک کرده و حاصل اندیشه خویش را بر زبان جاری کرده است. آثار سعدی سرشار از شادی و نشاط است به قول امرسون، دلیل آن درک قوانین دنیاست چه عدم درک این قوانین ما را متحیر، پریشان و سرگشته می‌کند و مجال عمل را از ما می‌گیرد (دشتی، ۱۳۸۵: ۱۴۰-۱۳۹).

سعدی می‌گوید قبل از من و تو نظام عالم را بر قوانینی اساس نهاده‌اند و ما باید طبق آنها و با آگاهی از آنها خوب زندگی کنیم؛ یعنی با درک شرایط موجود در بهتر بودن یا زندگی کردن بکوشیم و گر نه انرژی بسیاری از ما گرفته خواهد شد. پس لازم است، اول جهت آب را تشخیص دهیم، تا با شنا کردن خلاف جهت آب، از فرصتهای کوتاه عمر غافل نشویم و فرصت تغییر را از خود نگیریم؛ یعنی اول درک شرایط و موقعیت لازم است و سپس تغییر آن در جهت دلخواه آدمی. آیا این تفکر عین واقع اندیشی سعدی نیست؟ (چمن خواه، ۱۳۸۹: ۱۰۷).

یکی از مهمترین و شایعترین تفکرات سعدی در بوستان و گلستان این است که در دنیا بده بستانی وجود دارد و از هر دست که بدهی، از همان دست پس می‌گیری و در یک جمله: دنیا تابع قوانینی است که باید درک کرد (که برخی این را به جبر سعدی تعبیر می‌کنند). این اندیشه در بسیاری از حکایت‌های سعدی وجود دارد یکی از مشهورترین آنها - که تضمین شعر فردوسی است - به خوبی دریافت می‌شود (همان: ۱۰۰).

چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
 میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
 مزن بر سر ناتوان دست زور که روزی درافتی به پایش چو مور
 دل زیر دستان نباید شکست مبادا که روزی شوی زیر دست
 (بوستان، باب دوم).

در بیان جبر با اندیشه سعدی باید گفت، عقاید جبر گونه سعدی آنچنان افراطی نیست که عمل را از ما بگیرد. سعدی نه به عنوان یک زاهد، عارف، عامل حکومت یا انسانی خیر خواه که فراتر اینها به عنوان یک واقع نگر بخشش را توصیه می‌کند. دلایل او بر این سفارش چنین است:

بخشیدن از دید سعدی، یکی از پایه‌های برقراری عدالت اجتماعی است، یعنی کرم توانگران، بی عدالتی و نابرابری‌های اقتصادی جامعه را از میان می‌برد و کرم از راه‌های عملی رفع فقر است.

بخشیدن از بزرگی است و باید در ذات کسی باشد. در این صورت، او با وجود افلاس هم بخشیده است و در مقابل کسانی هستند که پول دارند، ولی جسارت و جرأت خرج کردن ندارند؛ چنانچه:

یکی زهره خرج کردن نداشت زرش بود و یارای خوردن نداشت
 نه خوردی که خاطر بر آسایدش نه دادی که فردا به کار آیدش
 (بوستان، باب دوم).

احسان بندگان را مطیع می‌کند، اگرچه چنین استدلالی نوعی سیاستمداری سعدی است، ولی بر واقع اندیشی بنا شده است:

بخش ای پسر کآدمی زاده صید به احسان توان کرد و، وحشی به قید
 عدو را به الطاف گردن بیند که نتوان بتزیدن به تیغ این کمند
 چو دشمن کرم بیند و لطف و جود نیاید دگر خبث از او در وجود
 (همان).

سعدی در اینجا به معنای واقعی سیاستمدار است؛ سیاستمداری که نفع جامعه و فرد، هر دو را در نظر دارد و سیاست و تدبیرش واقع‌گرایانه است.

در کل سعدی واقع‌اندیش‌ترین اندیشمندان این سرزمین است و راهکارهایی برای حل مشکلات بشر در گلستان و بوستان توصیه کرده که با گذشت زمان هنوز هم کاربردی و عملی هستند.

تخیلی بودن دن کیشوت

برخلاف نسبت مجنون و دیوانه که سروانتس بارها در طول داستان، سعی در تفویض آن به دن کیشوت دارد، دن کیشوت با سلامت عقل کامل حرفه پهلوان سرگردان را برای خود برمی‌گزیند. آنچه باعث می‌شود یک نجیب زاده در کسوت پهلوان سرگردان ظاهر شود، شیفتگی وی به کلمات است. کلمات چنان وی را محاصره می‌کنند که خود را در تخیلات شیرینی که به دست کلمات رقم خورده‌اند غرق می‌کند. دن کیشوت آنقدر این تخیلات را واقعی می‌یابد و آنها را جدی می‌گیرد که جرأت می‌یابد خود نیز در هیئت جدیدی نقشی در این تخیلات بر عهده گیرد. دن کیشوت به خوبی می‌داند که در بسیاری از حالات در حال نقش بازی کردن است. وی زمانی پرده از این واقعیت بر می‌دارد که دن کیشوت در جلد دوم کتاب به وسیله سامسون کارسو دانشجو از چاب کتابی که شرح دلاوری‌های وی در آن داده شده آگاه می‌شود. کتابی که در آن دن کیشوت شاهد ماجراهایی است که بر سرش رفته؛ اما هیچ کدام این ماجراها را تکذیب نمی‌کند و یا با داد و فریاد به مخاطب نمی‌قبولاند که هنوز در توهم به سر می‌برد او می‌داند که با آسیاب‌های بادی برخورد کرده نه با غولان و دیوان، می‌داند که کاروانسرا، قلعه نبوده است و غولان و پهلوانان و جن و پریانی که او متصور می‌شده، همه انسان‌هایی عادی بوده‌اند.

دن کیشوت گفت: بلی، محققاً مهم نیست، لیکن جناب دانشجو، بفرمائید ببینم که در این تاریخ وقایع، از کدام یک از فتوحات و هنرنمایی‌های من بیش از همه مدح و تمجید شده است؟

یک روز سپیده دم دن کیشوت مخفیانه بر اسپش سوار می‌شود و از در پنهانی حیاط خانه‌اش سر به بیابان می‌گذارد. به کاروانسرای در گوشه پرتی از صحرا می‌رسد و از کاروانسرادار می‌خواهد تا عنوان پهلوانی را به او عطا کند و بنابر توصیه کاروانسرادار مهتری را برمی‌گزیند و با وعده دست یافتن به ثروت و مقام او را به دنبال خود می‌کشد. مهتر او سانچوپانزا سلاح دار وفاداری است که چیزی از آیین پهلوانان سرگردان نمی‌داند. خود را به خطر می‌اندازد و در کمین طعمه‌های آسان است. او سعی می‌کند اربابش را از توهمی که از دیدن آسیاب‌های بادی در ذهنش به وجود آمده خلاص کند؛ ولی موفق نمی‌شود. در ماجرای دیگر دن کیشوت بانویی را از دست کشیش‌ها نجات می‌دهد و هنگام غروب به چوپانانی برمی‌خورد که از او به خوبی پذیرایی می‌کنند. دن کیشوت لب به ستایش می‌گشاید، او در تلاش است این رؤیای جاودانه را که در ذات هر فردی است به واقعیت برساند. رؤیایی که در بیرون از تاریخ و در دنیای خیالی جریان دارد.

از یک طرف دن کیشوت مظهر عشق و جوانمردی و سانچو مظهر گرایش به سردخوبی است، و از طرف دیگر واقعیت هر روزه است که داستان را پیش می‌برد. دن کیشوت و سانچو به کاروانسرای دوم می‌رسند و در آنجا با آنان بدرفتاری می‌شود. بنابراین از آنجا فرار می‌کنند. دن کیشوت نامه‌ای برای دولیسنثول تورسو می‌نویسد و از سانچو می‌خواهد تا آن را به او برساند. ولی او آن را گم می‌کند و به همان کاروانسرا برمی‌گردد و محل دن کیشوت را با وعده پاداش به آن‌ها می‌گوید.

سروانتس دوباره قلم به دست می‌گیرد و برای بار سوم دن کیشوت را به اسب تاختن وا می‌دارد ولی هیچ کس احساس او را به سوی کمال درک نمی‌کند. دن کیشوت غصه می‌خورد و همراه سانچو سربرتو می‌رود تا معشوقه‌اش را ببیند. در آنجا سانچو نمی‌تواند زنی را که وجود خارجی ندارد پیدا کند، لذا برای آنکه خودش را از این مشکل نجات دهد، زیبایی کمال مطلوب اربابش را در اولین زن روستایی که از آنجا می‌گذرد مجسم می‌کند و با انگشت به اربابش نشان می‌دهد که این زن همان دولیسنو است، ولی دن کیشوت غمگین است. این زن آن معشوقه رویایی نیست. پهلوان تحت تأثیر میل مواجه شدن با ماجراهای اسرارآمیز، درون غار می‌رود، می‌خواهد در خواب دولیسنو را می‌بیند که دچار سحر و جادو شده است.

در ماجرای دیگر، از دن کیشوت و سانچو در قصری پذیرایی می‌کنند و در آنجا دو کوه‌ها، دوشس‌ها و دوشیزگان و نوکران این دو را به تمسخر می‌گیرند. دن کیشوت از مسخرگی آنها آزرده نشده است. پهلوان چهره خود را به همان صورت که در نیکی ساده‌دلانه و در نجات معنوی اوست نشان می‌دهد.

دن کیشوت راه بارسلونا را پیش می‌گیرد، با این حال، منظور از آن آزادی یک آزادی ذهنی و مجرد است که هرگز نمی‌تواند به مفهوم آزادی واقعی برسد (پوردانا، ۱۳۹۱: ۱۳-۱۲).

دن کیشوت در همان محدوده تخیلات پهلوانی خود به بند کشیده می‌شود و گرایش به سوی کمال اکنون به سرچشمه درد و حسرت تبدیل می‌شود. او دیگر بیرون از حلقه زنده حیات ژرف و حقیقی خویش است. همین که خود را ناگزیر از ترک رؤیاهای خویش می‌بیند و با یاد خاطره‌های گذشته در خود فرو می‌رود و اطراف خود را واقعیتی غم‌انگیز و خالی از لطف می‌یابد. روح جوینده و ناراضی انسان را تحریک می‌کند و او را به اصلاح نقص و طلب کمال رهبری می‌نماید. آنکه از یک دنیای برتر و یک زندگی بهتر، فصیح‌گونه تصویری ندارد، ناچار خود را با زندگانی حاضر لامحاله از سختی و تلخی عادت نیست خرسند و قانع می‌کند و در جستجوی وضع بهتری به کوشش و تلاش بر نمی‌خیزد اما کسی که همواره آرزوی بهبود در دل می‌پرورد به زندگانی حاضر گرچه شادبها و راحتبها نیز دارا باشد سرفرو نمی‌آورد و در پی تحقق آرزوی خود می‌کوشد (همان: ۱۴).

«دانشجو گفت: در این باره عقاید مختلف و سلیقه‌ها متنوع است؛ گروه به ماجرای آسیاب‌های بادی حضرت‌تعالی به جای دیوان و غولان گرفته بودید توجه دارند و عده‌ای نیز به واقعه آبدنگ‌ها؛ این یک شرح آن دو لشکر را می‌پسندد که بعداً به صورت دو گله گوسفند جلوه‌گر شدند و آن یک، داستان جنازه‌ای را که به "سگوی" می‌برند تا به خاک بسپارند؛ یکی مدعی است که داستان آزاد کردن محکومین به اعمال شاقه بر تمام ماجراهای کتاب برتری دارد و دیگری می‌گوید که هیچ یک از حوادث منقول در کتاب به پای حادثه پیروزی بر آن دو هیولای روحانی و نبرد با بسیکایی نمی‌رسد» (قاضی، ۱۳۸۲: ۶۲۲).

در اینجا دن کیشوت بی‌هیچ تشویش و اعتراضی به ماجراهای واقعی که بر سرش آمده گوش می‌دهد. او در صدد بر نمی‌آید تا از خود دفاع کند و آنچه را که به عنوان جهانی موهوم و آکنده از تخیل پذیرفته بود، برای سامسون کارسکو دانشجو یا دیگرانی شرح بدهد که در طول داستان با آنها روبه‌رو می‌شود. دن کیشوت تمام وقایع را به صورت واقعیتی آشکار و مسلم می‌پذیرد.

«دانشجو گفت: معهذاً در میان کسانی که تاریخ حوادث شما را خوانده اند گروهی می‌گویند که بهتر می‌بود مؤلفین این داستان از آن همه چوب و چماغ و کتکی که جناب دن کیشوت در ضمن ماجراهای پهلوانی نوش جان فرموده است، مقداری را به دست فراموشی می‌سپردند و از آن یاد نمی‌کردند. سانچو گفت: حقیقت تاریخ ایجاب می‌کند که از همه آنها یاد شود. دن کیشوت گفت: خیر چنین نیست و نویسندگان می‌توانستند عادلانه از بسیاری از آن موارد صرف نظر کنند، زیرا ذکر وقایعی که حذف آن خدشه به حقیقت تاریخ وارد نمی‌آورد و وقایع را تحریف نمی‌کند، به خصوص وقتی که آن وقایع به زبان قهرمان داستان باشد، ضروری نیست» (همان: ۶۲۳).

دن کیشوت همه چیز را بزرگ می‌کند و این نوعی اغراق است. البته وی تنها به عنوان سمبل اغراق به کار نمی‌رود، بلکه شخصیت او نماد رویارویی احمقانه با واقعیت‌های سخت زندگی نیز به شمار می‌آید و وقتی بلینسکی می‌گوید: «هر کسی اندکی دن کیشوت است» دقیقاً منظورش همین مورد اخیر است. بزرگ‌پنداری و اغراق به تنهایی زیان‌آور به نظر نمی‌رسد و مشکل چندان‌تری را نیز ایجاد نمی‌کند و آنچه واقعاً مشکل‌ساز است، شیوه‌های رویارویی با این اغراق‌ها و بزرگ‌نمایی‌هاست. انسانها در گرماگرم "رابطه" است که زیان می‌بینند نه در پندار صرف اگر پندارها در ذهن جا خوش می‌کردند، هرآسی را به دل راه نمی‌دادیم. سروانتس در داستان دن کیشوت تازیانه انتقاد را شدیداً بر پیکر رجال زمان و همچنین آداب و رسوم ابلهانه عصر فرود آورده و در سیمای قهرمان ابله اعمال آنان را باد تمسخر گرفته است. به هر حال جلد اول کتاب او دریچه روشنی از امید و شادی در ظلمات فقر و گمنامی به سوی او گشود و مدتی متجاوز از ده سال طول کشید تا جلد دوم همین کتاب به دست دوستدارانش رسید (نامور، ۱۳۸۸: ۱۶).

نتیجه‌گیری

کسانی که اهل تفکرند، راه یافتن و درک حقایق را به ما نشان دهند، که البته بخشی از این وظیفه خطیر بر عهده شاعران و نویسندگان متعهد است. این‌گونه می‌شود که مقوله همداستانی و هم‌زبانی پدیدار می‌شود. این همداستانی یعنی حضور مشترک همه انسان‌ها در برابر همه پدیده‌ها؛ یعنی زبان تفهیم و تفاهم. در این حالت نویسندگان و شاعران بانگ باطن ما را تفسیر می‌کنند. این شاعران و نویسندگان می‌توانند به هر خطه‌ای از این جهان هستی تعلق داشته باشند و با دغدغه مشترکی از آمال و رنج‌های بشری در آثارشان سخن بگویند. با این رویکرد به اثر ادبی، گلستان سعدی و دن کیشوت سروانتس قابل قیاس، بررسی و تطبیق هستند. سعدی، همواره با دیدگاهی انتقادی جایگاه قدرت را که مهم‌ترین جایگاه اجتماعی است مورد نقد قرار می‌دهد، تا بتواند عدالت را که از دیدگاه وی مهم‌ترین عنصر حکومتی و اجتماعی است در درجات دیگر اقشار جامعه تبیین نماید.

در واقع، دن کیشوت، با خود درگیری همراه با خیال خویش، جامعه را نیز درگیر می‌کند و این اشاره ظریف سروانتس به تباهی جامعه است. جامعه‌ای که درگیر خرافه‌های مذهبی و سنت‌های نادرست گذشته است.

دن کیشوت همه نبردهای خیالی‌اش با دیوها و شیاطین و جادوگران را عین واقعیت می‌شمرد و آن‌جا که واقعیت را با خیالات خود در تعارض می‌بیند، به انکار واقعیت بر می‌خیزد.

البته نمی‌شود گفت که سعدی نیز مانند او آن‌قدر فریفته خیال بوده است که کارهای نکرده و سفرهای نرفته خود را واقعی به شمار آورد، اما شک نیست که سعدی هم نهایت سعی خود را به کار برده است تا مخاطبانش باور کنند که سفرها و ماجراهایی که نقل می‌کند نیز برایش رخ داده است. سعدی در حدود هفتاد حکایت از بوستان و گلستان، و البته بیشتر در گلستان، خود را به تعبیر فروغی در وقایع، «دخیل نموده» است. اکثر این حکایت‌ها چنان پرداخت شده‌اند که اگر هم به‌راستی رخ نداده باشند، دست کم باورپذیر به نظر می‌رسند. اما در این میان هستند حکایت‌هایی که یا با شواهد و قرائن تاریخی و جغرافیایی جور در نمی‌آیند، یا اصولاً معقول و باورپذیر به نظر نمی‌رسند و بیشتر به همان داستان‌های خیالی دن کیشوت که خودش آن‌ها را واقعی می‌پندارد، شبیه‌اند.

به هر تقدیر، این که بدانیم سعدی مانند دن کیشوت در بسیاری از سفرهای راه خیال پیموده است، مانع از این نمی‌شود که از حکایت‌های به‌گفته خودش «طرب‌انگیز» و «طیب‌آمیز» او لذت نبریم و از اندرزه‌های حکیمانه‌اش بهره نگیریم؛ چنان‌که شیفتگی دن کیشوت به زندگی پهلوانی و خیال‌پردازی‌های شگفت‌انگیز و واقع‌ستیزانه او در این باره ما را از خواندن سرگذشت شیرین و سخنان بعضاً پندآموزش باز نمی‌دارد.

منابع

۱. اصطفی، عبدالنبی، (۲۰۰۸)، **المنهج المقارن فی الدرأسه الأجامعه**، سوریه.
۲. پوردانا، علیرضا، (۱۳۹۱)، **پیدایش و دگرگونی رمان** (معرفی ۱۲۰ شاهکار ادبی جهان از سروانتس تا ولادیمیر نیاکف)، تهران: پژوهش.
۳. تیگم، یل وان، (۱۹۳۱م)، **الأدب المقارن**، ترجمه سامی مصباح الحسامی، بیروت.
۴. چمن خواه، عبدالرسول، (۱۳۸۹)، **آرمان خواهی سعدی در قلمرو حکومت**، شیراز: نوید.
۵. خطیب، حسام، (۱۹۸۱)، **الأدب المقارن**، دمشق: جامعه دمشق.
۶. دشتی، علی، (۱۳۵۶)، **در قلمرو سعدی**، تهران: امیرکبیر.
۷. رستگار فسایی، منصور، (۱۳۷۵)، **مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی**، تهران: امیرکبیر.
۸. سعدی، مصلح الدین، (۱۳۶۹)، **بوستان**، تصیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۹. _____، (۱۳۷۰)، **گلستان**، تصیح خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه.
۱۰. عبود، عبده، (۱۹۹۲)، **الأدب المقارن**، حمص: جامعه البعث.
۱۱. قاضی، محمد، (۱۳۸۲)، **دن کیشوت**، ج ۱ و ۲، تهران: جامی.
۱۲. نامور، علی، (۱۳۸۸)، **معرفی دن کیشوت**، میگل دو سروانتس ساودرا، (تصویری از ادبیات کلاسیک جهان)، تهران: امیرکبیر.
۱۳. هلال، محمد غیمی، (۱۹۸۷)، **الأدب المقارن**، بیروت: دارالعودة.

